



# دانش‌های زبانی و علم اصول

حجت الاسلام والمسلمین علی رحمانی<sup>۱</sup>

## اشاره

مباحث «الفاظ» علم اصول، با نظر به هدف این علم به نگارش رسیده و در آن به مباحث سازگار با این هدف پرداخته شده است. دانش‌های لغوی و زبانی نیز در راستای اهداف مورد انتظار از آنها شکل گرفته است. آنچه در مباحث الفاظ، دربارهٔ مدلول لفظ مطرح شده، با الهام از دانش‌های زبانی قابل تقسیم و ارایه در سه منظر کلی زیر است.

اول. منظر لغوی: این بحث در باب تعیین مدلول مناسب لفظ سخن می‌گوید. غرض از آن نیز توانمندساختن ذهن انسان در انتقال از يك لفظ به صورت ذهنی مناسب با آن است. مباحث لغوی در دو قسمت پیگیری می‌شود: اول: گرایش تفسیری (مانند: بحث از تفسیر دلالت صیغهٔ امر بر وجوب) و دوم: گرایش اکتشافی (مانند: توجه به شناخت مدلول عرفی کلمه یا کلام برای دفع شک، به واسطهٔ تبادل یا اقامهٔ برهان).

دوم. منظر فلسفهٔ تحلیلی: در این بحث به تحلیل مدلول لفظ از آن حیث که مدلول است،

---

۱. برای آشنایی با سخنران رک: پایان نشست.



یعنی صورت ذهنی به‌عنوان مدلول، پرداخته می‌شود و موجب نمی‌گردد که با شنیدن کلام، صورتی جدید حاصل شود؛ زیرا پیشتر، فهم لغوی تحقق یافته و بحث فلسفی فقط به تحلیل نظر دارد. مانند: تحلیل معانی حرفی.

سوم. منظر هرمنوتیکی: پاره‌ای از مباحث علم اصول با این ساحت ارتباط می‌یابد. موضوع‌هایی چون: حقیقت وضع، انواع دلالت‌های لفظی (انسی، تفهیمی و تصدیقی)، شرایط مربوط به این دلالت‌ها، انواع اراده (اراده استعمالی و جدی)، رسیدن به مراد شارع، ارتباط مقصود صاحب اثر با مقدمات حکمت و...، برخی از این مسایل است. با توجه به گرایش‌های مختلفی که در هرمنوتیک وجود دارد، مباحثی مثل: توجه به نشانه‌های زبانی در رسیدن به مدلول، تأثیر پس‌زمینه متن بر فهم آن، وجود قواعد زبانی مشترک، توجه به قصد مؤلف، عینیت معنا و غیره را می‌توان برابر برخی از مسایل اصول مطرح ساخت.

کلیدواژگان: اصول فقه، زبان‌شناسی، هرمنوتیک، مباحث الفاظ.

### مقدمه

زبان‌شناسی، عنوانی عام است که به مطالعات زبان، اطلاق شده و از زیرشاخه‌های متنوعی تشکیل شده است. هریک از این زیرشاخه‌ها در رابطه با بُعدی از زبان بحث می‌کند. اندیشمندان مسلمان نیز در دانش اصول به فعالیتی در حوزه زبان پرداخته‌اند. آنچه در «مباحث الفاظ» این دانش بیان گردیده، قواعدی عام و ناظر به تمامی زبان‌ها است. نگرش ابتدایی اما سطحی، به این‌همانی بودن این دو بخش منجر می‌شود.

آیا این دو طیف از مباحث درحقیقت، از یک سنخ محسوب می‌شوند و یا آنکه با یکدیگر مشابهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟ مشابهت و تفاوت این دو دانش در چه حوزه‌هایی است؟ مشابهت در چه جهتی (موضوع، روش، قلمرو، هدف) اتفاق افتاده است؟ آیا مشابهت و ارتباط به‌میزانی خواهد بود که بتوان از مطالعات زبان‌شناختی برای رسیدن به هدف دانش اصول استفاده کرد؟



با نگاهی به مباحث زبان‌شناسی، ارتباط آن را با علم اصول بررسی خواهیم کرد. تاریخ زبان‌شناسی، تفکیک مطالعات زبانی را به لحاظ موضوع و غرض حکایت کرده است. در این روند تاریخی، زیرشاخه‌های زبان‌شناسی به دانش‌هایی فریه مبدل شده‌اند، در عین حال از عنوان «زبان‌شناسی» تمام مطالعات مرتبط با زبان اراده می‌شود؛ به همین جهت در باب ارتباط علم اصول با زبان‌شناسی باید به تفکیک موجود توجه نمود و از عنوان «زبان‌شناسی» بدون تعیین زیرشاخه‌ای مشخص استفاده نکرد. ما اکنون با نگاهی مقایسه‌ای، مباحث کوتاهی در باب رابطه دانش اصول و مطالعات زبان‌شناختی ارایه می‌کنیم.

## آشنایی با زبان‌شناسی

### تعریف زبان‌شناسی

منظور از زبان، چیزی غیر از قوه ناطقه است. در بسیاری از تعریف‌ها، زبان به مجموعه‌ای از نشانه‌ها اطلاق گردیده که با هدف تعامل انسان‌ها با یکدیگر به وجود آمده است. براساس این تعریف‌ها، زبان‌شناسی مطالعاتی است که زیرشاخه «نشانه‌شناسی» به شمار می‌رود. قوانینی که نشانه‌شناسی کشف خواهد کرد را می‌توان در زبان‌شناسی به کار برد.<sup>۱</sup> اما در ذیل، به تعریفی از «سوسور»<sup>۲</sup> اشاره می‌گردد که در باب سنجش ارتباط دو دانش می‌تواند دارای ثمرات بیشتری باشد: زبان، فرآورده‌ای اجتماعی و نیز مجموعه‌ای از قراردادهای ضروری است که از طرف جامعه، مورد پذیرش قرار گرفته تا افراد بتوانند قوه یاد شده را به کار اندازند.<sup>۳</sup>

زبان از دستگاه آوایی، به عنوان ابزار، بهره می‌گیرد. دستگاه آوایی، انسان را به تلفظ نشانه‌ها

۱. دو سوسور، فردینان، دوره زبان‌شناسی عمومی، ص ۲۴، ترجمه کورش صفوی.

۲. فردینان دو سوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳) زبان‌شناس سوئسی، در شهر ژنو زاده شد. او پژوهش‌های خود را به دو زبان فرانسه و آلمانی انجام می‌داد. او با نگرش به ساختار زبان به عنوان اصل بنیادین در زبان‌شناسی، آن را شاخه‌ای از دانش عمومی دانست. عموماً سوسور را پدر زبان‌شناسی قرن بیستم می‌دانند.

۳. همان، ص ۱۵.



می‌کشاند. تلفظ، نشانگر تجزیه حلقه‌های گفتار به هجاها یا تجزیه حلقه معنایی به واحدهای معنادار می‌باشد.<sup>۱</sup>

زبان در کلام و نوشتار، حاصل حضور و ترکیب اجزای مختلفی است که اندیشمندان زبان‌شناس درصد برآمده‌اند تا آنها را بشناسند. نتیجه تلاش‌های انجام گرفته، پیدایش دانش‌های متعددی است که هر یک بُعدی از ابعاد زبان را مورد توجه قرار داده است. اینک به تعریف هر یک از این دانش‌ها می‌پردازیم.<sup>۲</sup>

### تقسیم دانش‌های زبانی و معرفی آنها

دانش‌ها و زیرشاخه‌های زبانی عبارتند از: نشانه‌شناسی،<sup>۳</sup> آواشناسی،<sup>۴</sup> واج‌شناسی،<sup>۵</sup> واژه‌شناسی،<sup>۶</sup> صرف‌شناسی، نحوشناسی،<sup>۷</sup> معناشناسی،<sup>۸</sup> فلسفه زبانی<sup>۹</sup> یا تحلیل زبانی،<sup>۱۰</sup> هرمنوتیک، و کانون مرکزی تمامی این دانش‌ها و زیرشاخه‌ها، به‌نحو مستقیم و یا با واسطه،

---

۱. همان، ص ۱۶.

۲. برگرفته از متن نگارش شده.

۳. Semiology.

۴. Phonetics.

۵. Phonology.

۶. Morphology.

۷. Grammar.

۸. Semantics.

۹. linguistic philosophy.

۱۰. linguistic analysis.



«زبان» است.<sup>۱</sup> در ادامه برای آشنایی دوستان به اختصار هریک از این شاخه‌ها را تعریف می‌کنم.

نشانه‌شناسی: دانش مطالعه نشانه‌ها یا دال‌ها است. نشانه‌ها به سه قسم: «تصویری»، «طبیعی» و «وضعی» تقسیم می‌شود.<sup>۲</sup>

به این ترتیب می‌توان دانشی را در نظر گرفت که به بررسی نقش نشانه‌ها در جامعه می‌پردازد. این دانش «نشانه‌شناسی» نامیده می‌شود. نشانه‌شناسی برای ما مشخص می‌سازد که نشانه‌ها از چه تشکیل شده‌اند و چه قوانینی بر آنها حاکم است.<sup>۳</sup>

آواشناسی: در آواشناسی، تمرکز کار یا بر ویژگی‌های فیزیکی اصوات یا بر چگونگی تولید اصوات در دستگاه صوتی انسان و یا بر دریافت اصوات است. به عبارت دیگر شیوه تولید فیزیولوژیک آواها، آواشناسی نام می‌گیرد.<sup>۴</sup>

واج‌شناسی: این قسم از زبان‌شناسی نیز به اصوات گفتاری می‌پردازد و درباره اولین واحد آوایی گفتگو می‌کند که تغییر آن بر تفاوت معنا تأثیر می‌گذارد. اصوات گفتاری اگر از این منظر نگریسته شوند، تبدیل به «واج» می‌گردند. بحث از واج‌های زبان در سه قسمت ارایه می‌شود: «استخراج واج‌ها و رده‌بندی آنها»، «استخراج آهنگ، تکیه، نواخت و رده‌بندی آنها» و «ترکیب واج‌ها و تشکیل هجا و تک‌واژه‌ها».<sup>۵</sup>

۱. Hermeneutics.

۲. برای شناخت بیشتر این دانش‌ها، رشته‌ها و مسایل آنها به «جغرافیای دانش‌های زبانی» فصلنامه تخصصی فلسفه الهیات «نقدونظر» شماره اول و دوم از سال دهم، «علم اصول و دانش‌های زبانی» مقاله آقای مصطفی ملکیان، ص ۷۱ و به دو دوره زبان‌شناسی فردینان دو سوسور مراجعه شود.

۳. ابوالحسن نجفی، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، ص ۱۵، انتشارات نیلوفر، چاپ پنجم، ۱۳۷۶.

۴. دو سوسور، فردینان، همان، ص ۲۴.

۵. همان، ص ۴۸.

۶. ابوالحسن نجفی، همان، ص ۴۹.



واژه‌شناسی: دربارهٔ تگ‌واژها و شیوه‌های گوناگون ترکیب آنها با یکدیگر برای ساختن واژه تحقیق می‌کند. تگ‌واژ کوچک‌ترین نشانهٔ زبانی است؛ مانند «اندوه» که «تکواژی آزاد و مستقل» است. این تگ‌واژها به هم پیوند خورده، ترکیب می‌شوند و «تکواژ وابسته» بوجود می‌آید؛ مانند: «گوش‌درد» که از (گوش+درد) ترکیب شده است. برخی این دانش را همان دانش «صرف» معرفی کرده‌اند.<sup>۱</sup>

صرف‌شناسی: دانشی که امکان صرف‌کردن تگ‌واژها را فراهم می‌آورد که به مقولهٔ فعل، اسم، صفت و... متعلق است.

نحوشناسی: به مطالعهٔ فرایندهای جمله‌سازی می‌پردازد. در واقع اسم «دستور زبان» مناسب است که بر صرف و نحو با هم اطلاق شود. صرف، براساس مقوله‌های مختلف واژگان (فعل، اسم، صفت، ضمیر و...) و صورت‌های متفاوت اشتقاقی (صرف فعل، صرف اسم) عمل می‌کند. برای جداکردن این مطالعه از نحو چنین تبیین می‌کنند که موضوع نحو کارکردهای واحدهای زبان‌شناسی است؛ درحالی که صرف، تنها با صورت، سروکار دارد.<sup>۲</sup>

معناشناسی: در معنای واحدهای زبانی جستجو می‌کند. این تکاپو در سطح واژه‌ها و گاهی نیز در سطح جملات انجام می‌گیرد.

فلسفه زبانی: فلسفهٔ زبانی، منظری فلسفی است که راه حل مسایل پیچیدهٔ فلسفی را مذاقه در کاربرد پاره‌ای از الفاظ در زبان می‌داند.<sup>۳</sup>

هرمنوتیک: این مبحث زبانی فلسفی تحت عنوان دانش «تفسیر» شهرت یافته است. آنچه در این دانش بیان می‌شود، برای فهم پدیده‌ها، اعم از متن و... به کار گرفته می‌شود.

۱. سیدجلیل ساغروانیان، فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی موضوعی توصیفی، ص ۵۲۵.

۲. فردینان دو سوسور، درس‌های زبان‌شناسی همگانی، صص ۱۷۹-۱۸۰، ترجمه نازیلا خلخالی.

۳. نقدونظر، شماره اول و دوم از سال دهم، علم اصول و دانش‌های زبانی ۱، جغرافیای دانش‌های زبانی، مقاله مصطفی ملکیان، صص ۷۲، ۹۴.



## زبان‌شناسی در گذر تاریخ

از آغاز تاریخ زبان‌شناسی شاهد همه رشته‌های زبان‌شناسی نیستیم. نگرش تاریخی این خصوصیت را دارد که می‌توانیم به ظهور هر کدام از این رشته‌ها بی‌بیریم که در کجا بوده و پدید آوردندگان که بوده‌اند؟ چه عاملی باعث تولد هر کدام از این رشته‌ها شده است؟ سرانجام اینکه آیا با آن اغراض و آن نوع نگرش‌ها می‌توان درباره ارتباط با علم اصول سخنی مطرح کرد؟ زبان در چند رده، مورد مطالعه قرار می‌گیرد:

اول: مطالعه در باب منشأ زبان و اینکه آیا همه زبان‌ها از همان آغاز بوده‌اند یا خیر؟ آیا می‌توان حداقل، برای زبان‌ها یک زبان پایه تعیین کرد که بعد از آن زبان‌های دیگر جدا شده باشند؟ زبان‌های جدا شده مثلاً زبان سانسکریت،<sup>۱</sup> زبان‌های سامی،<sup>۲</sup> زبان لاتین و... آیا اینها یک مبنای واحدی به‌عنوان منشأ واحد داشتند یا نه؟ و اگر داشته‌اند چه عواملی منجر شده که اینها تفکیک بشود؟ اشتراکات این زبان‌ها چیست؟ اینها نکاتی است که در این قسمت مطرح می‌شود.

دسته دوم از مطالعات مربوط به رابطه زبان با واقعیت است. در این باره دو طیف از اندیشمندان ظهور کردند که عمدتاً از منظری فلسفی به بررسی ویژگی‌های زبانی می‌پرداختند. برخی از آنان را طبیعیون و برخی دیگر را قراردادیان می‌نامیدند. طبیعیون بر این باور بودند که زبان دارای یک ماهیت طبیعی است و منشأ و معنی واژه‌ها را می‌توان در صورت آنها جستجو

---

۱. سانسکریت، زبان باستانی مردم هندوستان و زبان دینی مذاهب هندویسم، بودیسم و جاینیسم است و از لحاظ زبان‌شناسی با پارسی باستان هم‌ریشه است. زبان سانسکریت؛ از خانواده زبان‌های هندواروپایی به حساب می‌آید. نسک ارجمند وداها به این زبان است. در دوره نوین دانش سانسکریت کمک بسیاری به خوانش نوشته‌های این دو زبان باستانی نمود هاست.

۲. سامی در ابتدا به‌عنوان نام زبان‌های محلی و اولیه حوزه خاورمیانه و نیز زبان‌های برگرفته از آن زبان‌ها به کار رفت. از جمله این زبان‌ها باید به آرامی، عربی و عبری اشاره کرد. همچنین به هر فرد از نژادهایی که زبان اصلی آنها یکی از این زبان‌ها باشد هم سامی اطلاق می‌شود. وجه تسمیه این گروه‌بندی به روایتی به فرزندان نوح می‌رسد: سام و حام و یافث. فرزندان سام را -که عهد عتیق و عهد جدید و روایات آمده در سنت اسلامی او را خلف و وارث نبوت نوح می‌دانند- سامی می‌نامند.



کرد. دلیل آنان در پرداختن به این بحث وجود واژگانی بود که از طریق تقلید صداهای موجود در طبیعت مانند صدای حیوانات، صدای آب و صدای برخورد چیزها با یکدیگر به وجود آمده بودند. اما آیا میان صورت هر واژه‌ای با معنا و مصداق آن نسبتی واقعی وجود دارد؟ مثلاً کلمه مارماهی از دو قسمت مار و ماهی تشکیل شده است. زیرا گونه‌ای ماهی و شبیه مار است ولی آیا این ویژگی در تمامی واژگان وجود دارد؟ قراردادیان این مسئله را قبول نداشتند بلکه رابطه میان واژه‌ها و معانی آنها را ناشی از نوعی قرارداد تلقی می‌کردند.<sup>۱</sup>

در میان فلاسفه نام آشنا افلاطون از زمره طبیعیون و ارسطو از قراردادیان است. افلاطون می‌گوید: هر لفظی حکایت‌گر یک واقعیت خارجی است و ما سعی می‌کنیم براساس ریشه‌شناسی به این قضیه بی‌بریم. ریشه‌شناسی دانشی است که برای بی‌بردن به واقعیت الفاظ، سعی می‌کند آنها را کنار یکدیگر بگذارد تا بی‌ببرد که یک لفظ از لفظ دیگر اشتقاق پیدا کرده است.<sup>۲</sup>

همچنین وی نخستین فردی است که برخی از روابط دستوری را مورد توجه قرار داده است. او دو بخش اسمی و فعلی را باز شناسی کرد و این عمل او جهت توصیف‌های دستوری برای دیگران باقی ماند. پس از او ارسطو هم به حوزه زبان نگاه فلسفی دارد؛ البته او برخلاف افلاطون که نگاه ریشه‌شناختی داشت، سعی می‌کند با یک نگرش فلسفی - منطقی به همان شکلی که ما قضایا را امروزه می‌شناسیم، به طبقه‌بندی قضایا بپردازد و نوعی قیاس‌پذیری و قاعده‌دار بودن زبان را تقویت می‌کند. وی به تقسیم دوگانه استاد خویش قسم دیگر یعنی «حرف» را افزوده است.

بخشی از این مباحث توسط زبان‌شناسان و اصولیان مسلمان مطرح شده است. مانند اینکه آیا دلالت الفاظ بر معانی خود، ذاتی و طبیعی است یا دلالت الفاظ به نحو قراردادی است؟

۱. مهدی مشکوة‌الدینی، سیر زبانشناسی، ص ۱۴-۱۵.

۲. همان، ص ۱۶.





پس از دوران ارسطو، رواقیان هستند که اصطلاحاً به آنها «دستوریان» می‌گویند. آنان در حوزه‌هایی مانند: آواشناسی، ریشه‌شناسی و نیز برخی از مباحث فلسفی مرتبط با زبان کوشیدند. در این زمان اگرچه آواشناسی به یک رشته مشخص تبدیل نشده و مباحث ناپخته‌ای درباره آن مطرح می‌شود اما تلاشی در جهت جداسازی صرف و نحو از برخی مسایل مربوط به آواها انجام می‌گیرد. آنان ریشه‌شناسی و اشتقاقیات صرفی را مورد مذاقه قرار دادند و با توسعه مباحث نحوی سهم عمده‌ای در زمینه دستور زبان پیدا کردند. نیز با تکیه بر آرای افلاطون و ارسطو در تقسیم جمله به اسم، فعل و حرف حالت‌های نحوی را ابداع نمودند. حالت‌های نحوی مثل حالت مبتدا، حالت خبر، حالت‌های اضافی و... است.<sup>۱</sup>

یونانی‌آموزی و ورود بی‌حد و حصر سخنگویان زبان‌های دیگر به حوزه زبان یونانی سبب شد تا دغدغه‌خاطری بر سر تلفظ درست و دستور زبان صحیح ایجاد شود. از طرفی تفسیر و آگاهی از آثار ادبیات باستان در قالب بررسی آثار هومر، ایلیداد و ادیسه که در نظر یونانیان مقدس بود، رواج یافت. شاید بتوان این مرحله را برخوردار از گام‌ها و بارقه‌هایی در شکل‌گیری دانش تفسیر یا هرمنوتیک به شمار آورد.

داتنه<sup>۲</sup> مطالعه‌ای پیرامون برخی لهجه‌ها و زبان‌هایی که در ایتالیاست انجام می‌دهد و این اعتقاد را بیان می‌کند که در هر منطقه‌ای، باید هر زبانی که مطرح است، به‌عنوان زبان مادر آنجا پذیرفته شود و بنابراین منشأ بودن زبان عبری که از سوی برخی بیان شده، مورد نقد قرار می‌گیرد. در قرن‌های ۱۶ و ۱۷ زبان‌شناسان به سراغ اصول همگانی زبان‌ها رفتند. در قرن هجدهم که دوره استعماری اروپاست، یکی از افراد وابسته به انگلستان که در هندوستان بزرگ شده، سر

۱. همان، ص ۱۹ و ۲۰؛ و آر. اچ. روبینز، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه علی محمد حق‌شناس، ص ۴۱-۴۳.

۲. آرنالدو داتنه مومیلیانو (۱۹۰۸-۱۹۸۷) تاریخ‌دان یهودی ایتالیایی بود. فعالیت‌هایش در زمینه تاریخ‌نگاری او را نامور ساخته است. مومیلیانو استاد تاریخ روم در دانشگاه تورین بود. ولی سیاست‌های یهودستیزانه دولت فاشیست ایتالیا او را از کار برکنار ساخته و وی به ناچار به انگلستان کوچید. در آن سامان چندی را در دانشگاه آکسفورد گذراند و سپس در کالج دانشگاهی لندن تا ۱۹۷۵ به تدریس پرداخت. او پس از ۱۹۳۰ در نوشتن دانشنامه ایتالیانا همکاری داشت. همچنین در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ با پروژه‌های بریتانیکا و دیکشنری کلاسیک آکسفورد همکاری می‌نمود.



ویلیام جونز نام دارد که سعی می‌کند زبان سانسکریت را یاد بگیرد. به گفته وی زبان سانسکریت از نظر دستوری و آواشناختی، غنی‌تر از زبان لاتین و نیز زبان یونانی است. این آغازی برای پیدایش دو نوع مطالعه است: یکی مطالعات تاریخی زبان و دیگری برگشتن به بررسی دستورات زبان سانسکریت برای غنا بخشیدن به دستور زبان لاتین<sup>۱</sup>. فردی به نام گریم<sup>۲</sup> که بر اساس همین زبان‌شناسی تاریخی، مطالعاتی کرده، به سمت آواشناسی هم توجه پیدا می‌کند. او در باب تغییرات آوایی و نظم حاکم بر آنها قانونی را ابداع کرد که به «قانون گریم» مشهور شد.

یکی دیگر از شخصیت‌های بسیار مؤثر در دوران اخیر، فردینان دو سوسور است که مکتبی را پایه‌گذاری کرد و تأثیر فراوانی بر زبان‌شناسی نوین گذاشت.<sup>۳</sup> وی برخلاف زبان‌شناسان پیش از خود که بیشتر از دید تاریخی یا در زمانی به بررسی زبان‌شناسی می‌پرداختند، تمرکز خود را بر جنبه هم‌زمانی آن گذاشت. به بیان دیگر ساختار زبان را در بازه‌ای از زمان می‌سنجید. او در باب نسبت بین نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی، زبان و گفتار، صورت و آوا، نبود ارتباط ذاتی میان صورت و معنا و غیره به بررسی و بیان مسائلی متفاوتی پرداخت. سوسور فرایند گفتگو را برآمده از دو بعد روان‌شناسانه و فیزیکی می‌داند ولی ساختار زبان را در ارتباط با بعد روان‌شناسانه تفسیر

---

۱. میر ویلیام جونز (۱۷۴۶-۱۷۹۴) زبان‌شناس، ادیب و خاورشناس انگلیسی بود. جونز نخستین کسی بود که خانواده زبان‌های هندواروپایی را کشف کرد و متوجه خویشاوندی زبان فارسی با زبان‌های اروپایی شد. او به زبان‌های انگلیسی، یونانی، لاتینی، چینی، سانسکریت، عربی، فارسی، پرتغالی، اسپانیایی، ایتالیایی و... تسلط داشت و این موضوع علاقه شدید او را به فراگیری زبان‌های گوناگون و کشف رابطه میان آنها نشان می‌دهد. او به دلیل علاقه فراوانش به ادبیات و شاعران ایران، به جونز ایرانی ملقب شده بود.

۲. مهدی مشکوة‌الدینی، سیر زبان‌شناسی، ص ۴۵، ۴۶.

۳. برادران گریم، یاکوب (۱۷۸۵-۱۸۶۳) و ویلهلم گریم (۱۷۸۶-۱۸۵۹)، دانشوران آلمانی بودند که به علت انتشار داستان‌های فولکلور پریشان مشهور شدند. آنها مطالعاتی در زمینه زبان‌شناسی داشتند (مانند قانون گریم) و یک فرهنگ لغات برای زبان آلمانی هم نگاشتند. (ویکی‌پدیا)

۴. برای بیشتر رک: مجموعه گفته‌های درسی او به نام «مباحث زبان‌شناسی همگانی و عمومی» با ترجمه آقای کوروش صفوی (زبان‌شناس ایرانی، نایب‌رئیس انجمن زبان‌شناسی ایران و استاد دانشگاه علامه طباطبایی) چاپ شده است.



می‌کند که پیوند میان الگوی آوایی و معنا در اندیشه آدمی است. نشانه‌شناسی او از همین پیوند ریشه می‌گیرد.

پس از وی چامسکی<sup>۱</sup> دیدگاه متفاوتی را مطرح می‌کند و می‌گوید: هر زبان یک رو ساخت دارد که همان سازه‌ها، ترکیبات و حالت‌های نحوی، صرفی و دستوریِ سوسور است و یک ژرف‌ساخت دارد. ژرف‌ساخت یعنی مجموعه قواعد درون الفاظ که یک جمله براساس آن سامان پیدا می‌کند. قضیه زبان، مثل مطالعه فیزیک است، شما در مطالعه یک اتم شاید ظاهر آن را بتوانید تحلیل کنید؛ اما باطن و درون اتم را به سادگی نمی‌توان کاوید. زبان هم به همین صورت است؛ روبنا قابل فهم و بررسی است؛ اما درون الفاظ و جملات، مطلقاً برای افراد قابل دسترسی نیست. بنابراین شاید یک نحو، نسبی‌گرایی هم در این نگرش ایجاد می‌شود. دیدگاه چامسکی به دستور گشتاری معروف است.

نشانه‌شناسی، ریشه‌شناسی، معناشناسی، آواشناسی، صرف، نحو، هرمنوتیک به ضمیمه نگرش‌های فلسفی به عرصه زبان، مجموعه‌ای را پدید آورد که به آنها دانش‌های زبانی می‌گویند. در این باره مسلمانان نیز فعالیت‌های فراوانی از خود نشان دادند که حتی مورد توجه غربی‌ها نیز واقع شد. از جمله این موارد تلاشی است که در قالب دانش‌هایی مانند: صرف، نحو، اشتقاق، قرائت به ثمر رسید. مثلاً علم القرائه در حوزه آواشناسی تأثیر بسیاری گذاشت. در این مدت گروه دیگری از اندیشمندان مسلمان که در حوزه دانش اصول فعالیت می‌کردند، به بررسی مباحث زبانی پرداختند که مشابهت فراوانی با برخی از زیررشته‌های زبان‌شناسی دارد.

درباره زبان‌شناسی دو نوع مطالعه انجام شده است: ۱. مطالعه سنتی؛ در این مطالعه،

---

۱. اورام نوآم چامسکی (۱۹۲۸م) زبان‌شناس، فیلسوف آثارشیست و نظریه‌پرداز آمریکایی است. از او به عنوان پدر زبان‌شناسی مدرن یاد می‌شود. نظریه معروف وی دستور زایشی. گشتاری است که در دهه ۶۰ میلادی انقلابی در زبان‌شناسی معاصر ایجاد کرد. تا پیش از نظریات وی از ماهیت زبان و چگونگی یادگیری زبان توسط انسان درک درستی وجود نداشت. مقالات و کتاب‌های نوام چامسکی آغازگر پژوهش‌های نوینی در عرصه روان‌شناسی زبان گردید. همچنین وی مقالات متعددی در نقد سیاست‌های خارجی دولت ایالات متحده آمریکا دارد. وی استاد بازنشسته دپارتمان فلسفه و زبان‌شناسی موسسه تکنولوژی ماساچوست آمریکا است.



زبان‌شناسی صرفاً ابزاری برای درک متون مقدس چه در حوزه یهود، مسیحیت یا اسلام است. ۲. زبان‌شناسی جدید؛ در این نوع مطالعه، قرار است خود زبان مورد مطالعه قرار گیرد؛ مثل ترکیب‌هایی که در الفاظ و واژه‌ها وجود دارد. خود اینها موضوع مورد مطالعه هستند؛ فارغ از اینکه برای مسایل دینی، بهره‌ای از آن گرفته شود یا نه.

نمی‌گویم: نگرش دوم مطلقاً هیچ‌گونه اثری در مطالعات اصولی نخواهد داشت؛ اما آن چیزی نیست که یک اندیشمند اصولی بخواهد دنبال کند؛ اما دانش اصول هیچگاه نیامده به زبان‌شناسی و مباحث آن، از منظر خاص خود بنگرد.

با توجه به آنچه گفته شد، برخی از زیررشته‌ها مثل آواشناسی با مباحث اصول ارتباطی پیدا نمی‌کند. واج‌شناسی هم به نحوی دیگر، خیلی کاربردی نخواهد داشت و اگر هم تأثیری داشته باشد، آن قدر حداقلی است که نمی‌شود از آن یاد کرد. شاید برخی از رفع تعارض‌هایی که شیخ طوسی درباره پاره‌ای از روایات با ارجاع به لحن و تکیه صوتی مطرح کرده، به نحوی با این قبیل مباحث ارتباط پیدا کند.

معناشناسی توجه به زبان و معنا دارد. غرض آن هم این است که یک معنا چگونه تولید می‌شود؟ فرض کنید که یک تک‌واژه و کلمه مفردی دارید؛ مثل در، دیوار، انسان، میز و امثال اینها، وقتی به هر کدام از این کلمات توجه می‌کنید معنایی را از آن می‌فهمید. در فهم یک جمله ابتدایی‌ترین کار، سعی در فهم مفردات آن جمله است. گاهی اوقات فهم تک‌واژه‌ها نمی‌تواند برای فهمیدن جمله کافی باشد. اگر در جمله اصطلاحاتی به کار رفته باشد، باید برای فهم آنها اقدام کرد. مثلاً اصطلاح موش‌مرده، گربه‌رقصان یا پیچ‌گوشتی، با رجوع به تک‌تک مفردات، معنای روشنی را به دست نمی‌دهند. فهمیدن معنای موش و سپس معنای مرده، انسان را به معنای «موش‌مرده» نمی‌رساند. بنابراین سطح دوم، سطح اصطلاحات است که لازم است برای فهم یک جمله حتماً آگاهی از آنها هم به دست آید. گاهی اوقات نیز معنای اصطلاحات روشن است، مفردات معلوم‌اند؛ اما نوع لحن، تکیه صدا، نوع صوت سبب پیدایش معنا شده‌اند. بنابراین باید آهنگ‌ها، تکیه‌های صوتی و آواها هم در فهمیدن يك جمله مدنظر قرار بگیرد.



مثلاً در جمله «علی می‌خواهد شیرینی بگیرد» اگر بر روی کلمه «علی» تمرکز شده و تکیه صدا به آن توجه نماید، معنای جمله این می‌شود که از علی توقع اینکه بخواهد شیرینی بگیرد، نمی‌رفته؛ اما حالا او می‌خواهد شیرینی بگیرد. درحالی‌که اگر تکیه روی کلمه «می‌خواهد» برده شود؛ معنایش این می‌شد که علی دیگر الآن نمی‌خواهد شیرینی بگیرد. حال اگر تکیه روی «شیرینی» رفت، چنین می‌شود، علی چیز دیگری می‌خواسته بگیرد ولی الآن نظرش عوض شده و می‌خواهد شیرینی بگیرد. بنابراین ما سطح سومی از جمله را داریم که به واسطه تغییر تکیه صوت‌ها و آواها در پیدایش معنا مؤثر می‌افتد. معناشناسی، دانشی است که در باب چگونگی دستیابی به معنا در سطوح و لایه‌های مختلف یک کلام بحث می‌کند.

فلسفه تحلیلی نیز در باب معنا به اراییه مباحثی می‌پردازد. این فلسفه از قبیل فلسفه‌های مضاف است. یعنی نگاه حاکم بر آن، نگاه فلسفی است و در باب چیستی پرسش می‌کند. مثلاً می‌گوید حقیقت معنایی که شما معمولاً از یک کلمه برداشت می‌کنید چیست. تفاوت پاسخ این دانش با آنچه در معناشناسی مطرح می‌شود این است که در معناشناسی راجع به فرایند دستیابی به معنا و چگونگی بوجود آمدن آن بحث می‌شود؛ درحالی‌که در فلسفه تحلیلی راجع به چیستی معنا سخن به میان می‌آید. مثلاً در يك لفظ که دالّ بوده و موضوعّه آن مدلول است، این بحث مطرح می‌شود که آیا موضوعّه همان معناست؟ دالّ و مدلول و مسمی چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ آیا اسماء خاص با اسماء عام متفاوت است یا نه؟ دست‌کم ۱۳ نظریه در این رابطه وجود دارد که بعضی از آنها را می‌توان در میان سخنان عالمان اصول‌فقه نیز یافت. حوزه دیگر این دانش، بحث در قلمروی معناداری جملات است. آیا همه جملاتی که می‌شنویم معنادارند؟ مثلاً آیا جملات ماورای طبیعی معنادارند؟ کدام‌دسته از جملات معنا داشته و کدام‌یک معنا ندارند؟ وقتی گفته می‌شود: این کاغذ سفید است، شما کاغذ را می‌بینید سفیدی را احساس می‌کنید، و معنای جمله «کاغذ سفید است» را کاملاً می‌فهمید؛ اما اگر جمله‌ای گفته شود که موضوع و محمول آن محسوس نباشد، یک امر غیرمادی باشد، آیا در آن صورت هم معنا خواهد داشت؟ فلسفه تحلیلی به این مسئله نیز می‌پردازد.



## آشنایی با علم اصول

### تعریف علم اصول

علم اصول برآمده از دانش‌های چندتبار است. مباحثی از لغت‌شناسی، صرف، نحو، معانی و بیان، فلسفه، کلام، حدیث‌شناسی و... در اجتماعی که هویت یگانه‌ای را با عنوان «اصول» به وجود آورده، گرد آمده‌اند تا در راستای استنباط به کمک فقیه بیایند. از این علم تعریف‌های متفاوتی ارائه شده و هر تعریفی نیز مورد نقد صاحب‌نظران قرار گرفته است. برای نمونه به تعریف محقق صدر اشاره می‌شود. وی می‌گوید: «علم اصول، علم به عناصر مشترك در استدلال فقهی به طور خاص است که فقیه آن را به مانند دلیلی بر جعل شرعی کلی به کار می‌گیرد»<sup>۱</sup>.

### تقسیم مباحث علم اصول

- علم اصول دارای مباحث متنوعی است که می‌توان آنها را به این صورت تقسیم کرد:
- الف. مقدمه که مشتمل بر دو مبحث است: ۱. حجیت قطع؛ ۲. حقیقت حکم شرعی و اقسام آن؛
  - ب. مباحث الفاظ؛
  - ج. مباحث استلزامات عقلی که خود به دو قسم، تقسیم می‌شود: ۱. غیرمستقلات عقلی؛ ۲. مستقلات عقلی؛
  - د. مباحث دلیل استقرایی؛
  - ه. مباحث حجج شرعی که دارای دو قسم است: ۱. امارات؛ ۲. اصول عملیه؛
  - و. اصول عملیه عقلی؛
  - ز. خاتمه: تعارض ادله.<sup>۲</sup>

۱. محمود هاشمی‌شاهرودی، بحوث فی علم الأصول، مباحث دلیل لفظی، ج ۱، ص ۳۱.

۲. همان، ج ۱، صص ۵۷/۵۹. محقق صدر به بیان دو تقسیم می‌پردازد و برای هر یک به خصوصیات اشاره می‌نماید. آنچه در این قسمت بیان گردیده است، تقسیم اول ایشان است که نزدیک به منهج شیخ انصاری است.



علم اصول تقسیم‌بندی‌های متفاوتی را به خود دیده است.<sup>۱</sup> چندتباری بودن این علم در مواردی باعث عدم انسجام منطقی مباحث آن گردیده است؛ در نتیجه، اندیشمندان اصولی به دنبال رسیدن به یک نظام علمی منسجم، به آرایه تقسیم‌بندی‌های متفاوت از مباحث این علم پرداخته‌اند. اصولیان، مجموعه حاصله را به محوریت «موضوع» و یا «هدف» علم، مستند می‌دانند.

از مباحث علم اصول، آنچه در ارتباط با دانش‌های زبانی باید مورد ملاحظه قرار گیرد، مباحث الفاظ است. مباحث الفاظ به دلایل لفظی و آنچه به تشخیص ظهورات لغوی و یا عرفی می‌انجامد، پرداخته است. بنابراین تمام مباحث لغوی اصول، در این قسمت قرار گرفته است. چنان‌که بحث از ظهور حالی یا سیاقی که ممکن است به کاشفیت حکم شرعی منجر شود، اگرچه در قالب لفظ نبوده و مثلاً به طریق فعل یا تقریر معصوم علیه السلام است، نیز در همین بخش بررسی می‌گردد.<sup>۲</sup> بنابراین مباحث الفاظ در راه شناخت معانی برخی از واژگان، ترکیب جملات، ویژگی واژه‌ها، از نظر قلمروی معنایی و یا از منظر پرداختن به میزان دلالت، یعنی شیوع و عدم شیوع معنایی لفظ و... به مدد گرفته می‌شوند.

از میان مباحث زبان‌شناختی نیز مباحثی چون معناشناسی، فلسفه تحلیلی و هرمنوتیک بیشترین پیوند را دارا هستند. مباحث دیگری چون «آواشناسی» و «واج‌شناسی» با این قبیل از مباحث ارتباطی ندارند.

### رابطه علم اصول و زبان‌شناسی

مباحث الفاظ علم اصول هدفمند است. هدف این مباحث، از هدف علم اصول جدا نیست. به همین خاطر باید به مباحث سازگار با این هدف پردازد. از سوی دیگر دانش‌های لغوی و

۱. برای مطالعه بیشتر رک: سید محمود هاشمی‌شاه‌رودی، بحوث فی علم الأصول، ج ۱، ص ۵۵.

۲. همان، ج ۱، صص ۵۷-۵۸.



زبانی، مباحثی را که با هدف علم اصول تناسب داشته باشد، ارایه ننموده‌اند. بنابراین در پس هر یک از مسائیل دانش‌های لغوی (زبانی) مباحثی را باید جستجو نمود که در ارتباط با علم اصول، قابل بررسی باشند.

بهترین نوشته‌ای که براساس نگرش زبان‌شناختی، تقسیمات مباحث الفاظ را مطرح کرده است، مباحث شهید صدر در بحوث فی علم الأصول است. او بخشی را براساس مباحث لغوی تقسیم کرده که دایرة‌المعارف‌ها و کتاب‌های فقه‌اللغه متعهد نبودند آنها را انجام دهند. ایشان آنچه را که در باب امر و نهی یا حقیقت و مجاز و غیره دنبال می‌شود، در این بخش مطرح می‌کند و بخش دیگر را در شاخه فلسفه تحلیلی می‌برد. نگرش او کامل‌ترین نگاه موجود به مباحث الفاظ است و با بخشی از زیرشاخه‌های دانش زبان‌شناسی پیوند دارد.

محقق صدر، در این باب، علوم لغوی (زبانی) را موظف به تعیین مدلول هر کلمه می‌انگارد تا به این وسیله، به کارگیرنده، در مقام استعمال واژگان بتواند مدلول هر کلمه را از دیگری در راستای اغراض تشخیص دهد.

البته بحث از حقیقت مدلول و عمق معنایی آن در زمره وظایف دانش‌های لغوی نیست؛ بلکه برعهده دانش‌هایی چون علوم طبیعی، فلسفه و منطق است. از میان این دانش‌ها آنچه به تحلیل مدلول یک واژه و کیفیت حکایت آن از مدلول بالذات در ذهن و مدلول بالعرض در خارج می‌پردازد، از اهمیت بیشتری برخوردار است. این دانش، فلسفه لغت، فلسفه زبان یا فلسفه تحلیل زبانی خوانده می‌شود که به دنبال بحث تحلیلی درباره مدلول لغات از آن جهت که مدلول‌اند، است.

به این ترتیب، بحث، درباره مدلول لفظ به دو دسته از مباحث اصول ارتباط دارد که در زیر بدان می‌پردازیم.

۱. بحث لغوی: این بحث در باب تعیین مدلول مناسب لفظ سخن می‌گوید. غرض از آن نیز توانمند ساختن ذهن انسان در انتقال از یک لفظ به صورت ذهنی مناسب با آن است. بنابراین ذهن فردی که مثلاً زبان عربی را فرا گرفته است با شنیدن «البیاض فی الجسم» به صورتی منتقل





می‌شود که پیش از آن انتقال نمی‌یافت. مانند دلالت صیغه امر بر وجوب، دلالت نهی بر حرمت، بحث از دخول زمان در مدلول فعل، شمول مشتق نسبت به ما انقضی عنه المبدأ، دلالت ادات شرط بر مفهوم و... .

مباحث لغوی در دو قسمت پی‌گیری می‌شود:

اول: گرایش تفسیری (مانند: بحث از تفسیر دلالت صیغه امر بر وجوب) که اولاً به دلیل وضع است؛ و ثانیاً به سبب اطلاق و مقدمات حکمت است؛ و ثالثاً به حکم عقل و عقلا است. دوم: گرایش اکتشافی (مانند: توجه به شناخت مدلول عرفی کلمه یا کلام برای دفع شک به واسطه تبادر یا اقامه برهان). البته بیشترین مباحث این بخش به صورت تفسیری است. این امر نیز در راستای هدف اصول محقق می‌شود.

۲. بحث فلسفی تحلیلی: در این بحث به تحلیل مدلول لفظ از آن حیث که مدلول است، یعنی صورت ذهنی به عنوان مدلول پرداخته می‌شود و موجب نمی‌شود که با شنیدن کلام، صورتی جدید حاصل شود؛ زیرا پیشتر، فهم لغوی تحقق یافته است و بحث فلسفی فقط به تحلیل نظر دارد. مانند: تحلیل معانی حرفی و مدلول هیأت در جمله‌های ناقصه، تامه، خبریه و انشائیه، تشخیص معانی استقلالی از معانی ربطی، توضیح خصوصیات هریک از این دو دسته معنا، قابلیت یا عدم قابلیت هریک برای اطلاق یا تقیید، امکان ارجاع قید به هیأت در واجب مشروط و... .<sup>۱</sup>

آنچه در علم اصول مطرح گردیده، پیوندی با این امور دارد. به همین دلیل است که مباحث الفاظ در دیدگاه محقق صدر نیز به دو گروه «مباحث تحلیلی الفاظ»<sup>۲</sup> و «مباحث لغوی الفاظ»<sup>۳</sup>

۱. همان، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲. سید محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الأصول، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳. همان، ص ۳۵۷.



تقسیم شده است. این تقسیم دوگانه از مجموعه مباحث اصولیان، مبحثی را کم نکرده و یا به آن چیزی اضافه ننموده است؛ بلکه به ساختار مباحث لفظی علم اصول، نظامی زبان‌شناختی داده تا جایگاه معناداری برای هر یک از این مباحث پدید آید. امری که پیش‌ازین واقع نگردیده است.

### رابطه هرمنوتیک و علم اصول

میان علم اصول و برخی گرایش‌های هرمنوتیکی نیز ارتباط‌هایی وجود دارد. زمینه‌های ارتباط این دو دانش را باید در گرایش‌های مختلف آن جستجو کرد. در مقابل برخی، ارتباط میان علم اصول و هرمنوتیک را انکار نموده‌اند. این انکار به صورت مطلق است. یعنی این باور را ترویج می‌کند که حتی به صورت جزئی نیز رابطه‌ای میان آن دو وجود ندارد. زیرا موضوع، زبان، روش و هدف این دو دانش با یکدیگر بیگانه است، به نحوی که دو فضای کاملاً متفاوت را پدید آورده‌اند.

اما به نظر می‌رسد که این ادعا صحیح نیست. بطلان این امر با فرض مثالی قابل توضیح است. مثلاً فردی که با مباحث اصولی آشنا است، اگر اطلاعی از مسایل هرمنوتیک نداشته باشد و با مسئله هرمنوتیکی «فهم قصد مؤلف بر اساس متن» روبرو شود، قادر است مسایل متناسبی از علم اصول که با این مسئله پیوند دارند را بیان نماید. بحث از انواع اراده (اراده استعمالی و جدی)، انواع دلالت‌های لفظی (انسی، تفهیمی و تصدیقی)، شرایط مربوط به این دلالت‌ها، ارتباط فهم مقصود صاحب اثر با مقدمات حکمت و...، برخی از مسایل مرتبط با این مسئله‌اند. این موارد، نمونه‌ای از ارتباط میان این دو دانش است.<sup>۱</sup>

اگر کسی مباحث الفاظ علم اصول را در حد کفایه‌الاصول بداند، بسیار خوب می‌تواند مفاهیمی که در گرایش‌های هرمنوتیکی مطرح شده را تحلیل کند و بفهمد و یا حتی نقد کند.

۱. سید محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الأصول، تقریرات شهید سید محمد باقر صدر، ج ۱.



مثلاً هایدگر<sup>۱</sup> می‌گوید: هر متنی تابع آن نوع تفسیری است که مخاطب ارایه می‌دهد و اراده مؤلف هیچ‌گونه تأثیری در این قضیه ندارد. این‌گونه نکات را می‌توان تحلیل و بررسی کرد. آیا چنین سخنی قابل قبول است یا خیر؟ به‌منظور روشنی مبحث به بررسی برخی از گرایش‌ها خواهیم پرداخت. در ابتدا ذکر مقدمه‌ای لازم به نظر می‌رسد.

### فرایند رسیدن به دین و فهم دین

حقیقت دین در اختیار ما انسان‌ها نیست؛ بلکه نزد خداوند تبارک و تعالی است. اگر کسی بخواهد در رابطه با این حقیقت به بحث بپردازد - یعنی درباره آن وجودی که عندالله تبارک و تعالی است - بحثی هستی‌شناختی باید داشته باشد. این حقیقت از طریق وحی بر قلب انبیا علیهم‌السلام نازل شده است. آنان از این طریق به فهمی از آن حقیقت دست پیدا کرده‌اند. از آنجا که یکی از راه‌ها و طریق‌های دستیابی به علم و معرفت «وحی» است؛ با مستدل بودن فهم حاصل شده، معرفتی نیز برای آنان به وجود می‌آید. به عبارت دیگر فهم اگر مستدل گردد، منجر به معرفت می‌شود. شهود در هنگام دریافت وحی، این زمینه را فراهم می‌آورد. بنابراین، سنخ معرفت انبیا از قبیل علم حضوری است و همین امر سبب می‌شود تا فهم و معرفت آنان، فهم و معرفتی معصومانه باشد و هرگونه خطا و سهو در آن منتفی گردد. آنان آنچه را که تلقی و دریافت کرده‌اند به مردم ابلاغ نموده‌اند. ابلاغ آنان معمولاً در قالب کتاب و سنت (به اصطلاح رایج در میان مسلمانان) برای امت‌ها تجلی پیدا کرده است. کتاب و سنت به‌عنوان منبع دین برای ما شناخته شده است و به ضمیمه عقل که یک نیرو و قوه‌ای خدادادی است، به‌عنوان منابع دین اسلام شناخته می‌شوند. برای دست‌یابی به فهمی از آن حقیقت که عندالله بوده و از طریق انبیا به ما رسیده، باید به سراغ منابع دین رفت. از ارتباط و تعاملی که با منابع دین برای درک آن حقیقت حاصل می‌شود، تعبیر به فهم دین می‌کنند. این نوع دوم از فهم که فهم انسان‌های عادی است، در فرایند دستیابی به

---

۱. مارتین هایدگر (۱۹۷۶-۱۸۸۹م) یکی از معروف‌ترین فیلسوفان قرن بیستم بود. او با شیوه‌ای نوین به تأمل درباره وجود پرداخت. فلسفه او بر دیدگاه‌های بسیاری از فلاسفه بعد از او اثر گذاشت.



دین اتفاق می‌افتد. پس فهم اول که به هنگامه تلقی وحی رخ می‌دهد، فهمی معصومانه است و تنها در اختیار انبیا علیهم‌السلام می‌باشد اما فهم دوم با تکاپوی انسان‌های عادی رخ می‌دهد که فهمی غیر معصومانه است.

گاهی اوقات از فهم دین، تعبیر به فهم وحی هم می‌شود که این بیان، یک تعبیر مسامحه‌ای است؛ چرا که انسان‌های عادی با وجود وحی، مطلقاً ارتباطی ندارند و تنها انبیا علیهم‌السلام می‌دانند که حقیقت آن چیست. طریق دستیابی به معرفت به واسطه وحی هم تنها برای آنان حاصل می‌شود. اما برای دیگران چنین چیزی وجود ندارد. فهم دین و فهم پیام وحی در نوع دوم، خطاپذیر است. پس از تعامل با کتاب و سنت، فهمی که حاصل می‌شود، اگر فاقد استدلال باشد، تنها فهم کتاب و سنت خواهد بود و اگر این فهم مستدل گردد - به دلیل نقلی یا عقلی - معرفتی که سنخش از قبیل علم حصولی است بوجود می‌آید.

در بحث حاضر از میان دو نوع فهم، یعنی فهم نبوی و فهم انسان عادی، با فهم دوم سروکار داریم. می‌خواهیم ببینیم که می‌توان تحلیلی از فهم ارایه داد؟

مسلم فهمی که در درون انسان رخ می‌دهد، به چیزی تعلق می‌گیرد. آنچه که معمولاً فهم به آن تعلق می‌گیرد، از جنس «معنا» و «صورت ذهنی» است. در هر فهمی، معنایی وجود دارد که آن را ادراک می‌کنیم. اگر کلمه‌ای مهمل یا جمله‌ای فاقد معنا باشد، نمی‌توانیم نسبت به آن کلمه یا جمله فهمی داشته باشیم. حوزه‌های مختلفی وجود دارد که معنا در آنها تجلی پیدا می‌کند. یک متن نوشتاری یا یک گفتار، رفتار، یک اثر هنری می‌تواند در درون خودش معنایی داشته باشد. شما به یک تابلوی نقاشی یا مجسمه یا فیلم نگاه می‌کنید هر کدام از اینها می‌تواند معانی‌ای داشته و انتقال دهد. بنابراین وقتی در پی درک آن معنا برمی‌آید، فهم معنای آن متن یا گفتار یا رفتار یا آن اثر هنری پدید می‌آید.

هرمنوتیک به حقیقت فهم و دستیابی به تفسیر یک متن یا یک اثر - به حسب دوره‌های مختلف - می‌پردازد.<sup>۱</sup> می‌توان گفت که این دانش در باب چگونگی دستیابی به فهم یا به عبارتی

۱. ریبچارد، پالمر، علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، ص ۱۲۷.



فهمیدن بحث می‌کند. فهم چیست؟ چگونه اتفاق می‌افتد؟ آیا تابع یک روش شخصی است یا برای رسیدن به آن باید از یک روش همگانی استفاده کرد؟ آیا می‌توان لغت‌های خود را براساس قواعد اختراعی در مقام مفاهمه و گفتگو با دیگران به کار برد و توقع داشت که مفاهمه و گفتگو و ارتباط طرفینی برقرار شود یا نه، اگر کسی بخواهد به تعامل و ارتباط طرفینی دست پیدا کند حتماً باید از قواعد همگانی تبعیت کند؟

پرسش بعد این است که آیا فهم، امری نسبی و تاریخی است یا اینکه امری مطلق و فراتاریخی است؟ («فهم امری نسبی است») یعنی اینکه برای یک جمله در دوره‌ها و زمان‌های متفاوت، فهم‌های مختلفی وجود دارد. تغییر زمان، تغییر اشخاص و تفاوت فرهنگ‌ها سبب پیدایش معانی متفاوتی برای آن جمله می‌گردد.

پرسش دیگر این است که فهم بر محور کدامیک از این اجزا می‌گردد: متن، مؤلف یا خواننده (مفسر)؟ اگر بخواهید به فهم دست پیدا کنید آیا باید مؤلف و گوینده را کنار بگذارید و به سراغ اثر او بروید؟ به این معنا که متن حاوی نشانه‌هایی است. کلمات نشانه‌اند، نشانه‌ها معنا دارند، با این وصف گوینده هرچه می‌خواهد بگوید و مرادش هرچیزی که می‌خواهد باشد، به خواننده ارتباط نمی‌یابد. او با یک اثر روبرو است که حاوی کدها و نمادهایی است، این کدها و نمادها معنا دارند. در این نگرش حتی به تفسیری که خواننده می‌تواند داشته باشد هم توجهی نمی‌گردد. این توجه به «متن» است.

اگر گفته شود: متن، حاصل فعالیت مؤلف است و باید به مراد او برسیم و ببینیم نیت و قصد او چیست، در این صورت توجه به مؤلف شکل می‌گیرد.

گاهی نیز نه متن و نه مؤلف، مدنظر نیستند؛ بلکه آنچه محل توجه است این است که من به‌عنوان خواننده یا مفسر به چه معنایی دست پیدا می‌کنم و آنچه من می‌فهمم مهم است.<sup>۱</sup> در ارتباط با این سه محور (محوریت متن؛ محوریت مؤلف و محوریت خواننده) نظریات و دیدگاه‌های مختلفی بیان شده که به بعضی از آنها اشاره خواهد شد. آیا فهمیدن یک متن باید با

۱. عبدالله نصری، راز متن، هرمنوتیک، قرانت‌پذیری متن و منطق فهم دین، صص ۱۰۵ و ۱۰۸.



توجه به تاریخ پیدایش و تولد آن متن اتفاق بیفتد؟ یعنی اگر بخواهید متنی را بفهمید باید شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دوران تولد و تولید متن را هم بدانید یا نه؟ آیا اینها در فهم آن متن مؤثر است یا خیر؟ مجموعه‌ای از این پرسش‌ها در حوزه نظریه‌های فهم مطرح می‌گردد که باید به آنها پاسخ گفت.

هرمنوتیک به نحوی پاسخ به این پرسش‌ها را در درون خود دارد. اما پیش از ورود به لایه‌های اصلی بحث، باید سخنی کوتاه در باب این واژه داشته باشیم تا مقدمه‌ای برای مباحث آتی باشد. هرمنوتیک به لحاظ تاریخی برگرفته از واژه هرمن یا هرمس است که در اساطیر یونانی مطرح شده و در واقع به واسطه‌گری بین خدایان و انسان‌ها اشاره می‌کند. در باور یونانیان، عالم دارای دو پیکره است: عالم خدایان و عالم انسان‌ها. خدایان می‌خواهند با انسان‌ها ارتباط برقرار کنند؛ اما زبان خدایان با زبان انسان‌ها متفاوت است؛ بنابراین باید بین خدایان و انسان‌ها فردی واسطه شده و آنچه را که خدایان می‌گویند به زبان آدمیان در بیاورد و برایشان واگویی کند. این کار توسط هرمس انجام می‌شود. او سخن خدایان را برای آدمیان ترجمه و تفسیر می‌کند.<sup>۱</sup> واژه هرمنیون به معنای تفسیر کردن<sup>۲</sup> و هرمنوتیک به معنای تفسیری یا وابسته به تفسیر است.<sup>۳</sup> تفسیر یعنی چه؟ یعنی فراهم آوری قابلیت‌تی جهت فهم لایه‌های معنایی یک متن که بدون آن قابل درک نیست.

هرمنوتیک بر اساس آنچه پالمر مطرح کرده، شش دوره را طی نموده است.<sup>۴</sup> آنچه امروزه به نام هرمنوتیک در جامعه ما مطرح است، هرمنوتیکی است که بعد از رنسانس از قرن ۱۷ به بعد به وجود آمده است. در آثار افرادی مثل دان‌هاور، یوهانس رامباخ، یوهان مارتین کلادینیوس، فردریش وولف، شلایر ماخر و امثال اینها این اصطلاح بکار رفته است. پدر هرمنوتیک جدید،

۱. محمدرضا ریخته‌گران، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، ص ۲۰.

۲. احمد واعظی، درآمدی بر هرمنوتیک، ص ۲۴.

۳. ریچارد پالمر، علم هرمنوتیک، محمدسعید حنایی کاشانی، ص ۱۹.

۴. همان، ص ۴۲-۵۴.



شلاير ماخر است که اثر بسيار زيادی در نظريه‌ها و ديده‌گاه‌های بعد از خود داشته و نوع هرمنوتيست‌های بعدی نيم‌نگاهی به ایده‌ها و افکار او داشته‌اند.

### ديده‌گاه‌های رایج هرمنوتیک

دانش هرمنوتیک را می‌شود از دو منظر طبقه‌بندی کرد:

الف. کاربردى: ۱. هرمنوتیک ناظر به مؤلف یا متن (با لحاظ برخی اختلاف‌ها) که وابستگی به شلاير ماخر، دیلتای، هرش و تابعان آنها دارد؛ ۲. هرمنوتیک فلسفی که به‌هایدگر، گادامر، پل ریکور و امثال اینها مربوط است.

ب. تاریخی: ۱. هرمنوتیک کلاسیک که همان هرمنوتیک مؤلف و متن است و گفتیم نظریه‌پردازانش افرادی مثل شلاير ماخر و دیلتای هستند؛ ۲. هرمنوتیک مدرن که هرمنوتیک‌هایدگر است؛ ۳. هرمنوتیک پسامدرن که امثال هرش و دیگران وابسته به این حوزه هستند. متأسفانه بین آثار و متون هرمنوتیکی ایران یک انسجام اصطلاحی مشاهده نمی‌شود. بویژه در برخی ترجمه‌ها اضطراب بیشتر است؛ مثلاً از هرمنوتیک شلاير ماخر تعبیر به هرمنوتیک رماتیک یا هرمنوتیک عام هم می‌کنند. بعضی اصلاً هرمنوتیک شلاير ماخر را هرمنوتیک کلاسیک (قدیمی و سنتی) نمی‌دانند و می‌گویند هرمنوتیک مدرن، هرمنوتیک شلاير ماخر است.<sup>۱</sup>

به جهت کمبود وقت از بین ديده‌گاه‌هایی که ارایه شده تنها به سه ديده‌گاه اصلی اشاره می‌کنیم و خواهیم دید که چه نسبتی می‌توانند با دانش اصول فقه داشته باشند.

### ۱. هرمنوتیک کلاسیک شلاير ماخر و عناصر اساسی آن

#### (۱) اعتقاد به عینیت معنا

در باب ديده‌گاه‌های تفسیری دو ديده‌گاه رایج است: عینی‌گرایی و ذهنی‌گرایی. عینی‌گرایان



معتقدند که معنا یک حقیقت مستقلی و رای متن است که خواننده می‌خواهد به آن معنا دست پیدا کند. معنا یک حقیقت عینی و مستقل است. شلایر ماخر درباره‌ی معنا چنین اعتقادی دارد. او می‌گوید اگر شما با یک متن روبرو شدید که دارای معنایی است باید بدانید آن معنا یک حقیقت مستقل است و شما درصدد کشف آن برآمده‌اید. اگر بخواهید به کشف آن معنا دست پیدا کنید، باید به نشانه‌های موجود در کلام توجه کنید. این نشانه‌ها راهی به سوی آن معنا باز می‌کنند.

## ۲) اعتقاد به معنای نهایی متن

متن یک معنا بیشتر نخواهد داشت و در یکجا متوقف می‌شود که از آن تعبیر به معنای نهایی می‌گردد. در مقابل این دیدگاه نگرش فلسفی قرار دارد که می‌گوید یک متن می‌تواند بی‌نهایت معنا داشته باشد. مثلاً با خواندن یک آیه از قرآن کریم می‌توان معنای آن را درک کرد. اگر این درک معنا براساس قاعده باشد، می‌توان گفت این معنا مراد خداوند است و شما باید به قصد و نیت او برسید؛ در غیر این صورت به معنای متن نرسیده‌اید؛ اما اگر گفته شود یک متن می‌تواند بی‌نهایت معنا داشته باشد، مقصود این خواهد بود که هرکدام از انسان‌ها با مراجعه به این آیه می‌توانند معنایی متفاوت از دیگری بدست آورند درحالی‌که همه برداشت‌ها نیز درست باشد. در این دیدگاه تقسیم معنای صحیح و معنای غلط وجود ندارد.

## قرآن و لایه‌های مختلف معنایی

قرآن کریم ناظر به واقع است و واقعیت هم لایه‌لایه است، بنابراین هر معنایی به یک لایه از واقعیت تعلق می‌گیرد. بی‌نهایت معنایی که چه بسا ممکن است در قرآن کریم به آن توجه پیدا کنیم، یک نوع بی‌نهایت طولی است؛ یعنی به حسب واقعیت‌هایی که در عالم هست، معانی متفاوتی ممکن است بروز و تجلی پیدا کند و به حسب آنها این بی‌نهایت معنا هم ادامه پیدا کند؛ اما در هر مرحله یک معنای مشخصی وجود خواهد داشت.

البته در تاویل قرآن و تطبیق معنا بر مصادیق، تعدد معنا عرضی است که مورد بحث ما





نیست، مثلاً علامه در تفسیر خیلی از آیات قرآن که روایات را می‌آورد، می‌گوید: این تطبیقش بر امام علی علیه السلام از باب مصداق است. این نظر به معنای آیه نخواهد داشت.

### فقدان ضابطه در هرمنوتیک فلسفی

اشکال در حوزه هرمنوتیک فلسفی به نوع نگرشی است که نسبت به متن مطرح کرده‌اند. مثلاً در مسئله بی‌نهایت معنا باید آنان باید به این پرسش پاسخ دهند که آیا یک متن که بر اساس روشی همگانی ارایه شده است، بر اساس همان روش باید فهم گردد یا بر اساس روش شخصی باید به سراغ آن رفت؟ اگر کسی با خواندن یک متن بخواهد به فهمی از هستی خود برسد، بر خوانش و فهم این متن یک امر شخصی حکومت می‌کند! این گونه به متن نگرستن مبنای قابل مناقشه‌ای دارد. ممکن است گفته شود؛ در این گرایش اساساً سخن از روش همگانی مطرح نیست، دنیای مؤلف یا دنیای نشانه‌ها نباید به متن سایه افکنند. الفاظ نماد معانی بسیارند و خواننده آنها را صید می‌کند و در این صید به بودن خویش نزدیک می‌شود. آیا این سخنان ادعایی مستدل است یا تنها ارائه نگرشی متفاوت نسبت به متن می‌باشد؟ به نظر می‌رسد که ادعایی بدون پشتوانه استدلالی است. چرا نباید بر اساس روش و قاعده مقرر در میان انسان‌ها به قرانت يك متن پرداخت؟ پاسخی که نسبت به این پرسش مطرح می‌شود این است که توجه به قواعدی مثل مراد مؤلف خواننده را از آنچه در متن وجود دارد و وی می‌تواند آنها را کشف نماید دور می‌سازد. بنابراین متن با نمادهایی که دارای بی‌نهایت معنا هستند به عنوان جلوه‌گاه هستی خواننده مطرح شده است. این بیان تنها ایده‌ای متفاوت در مقابل مراد مؤلف است. طرح يك ایده متفاوت بدون استدلال نمی‌تواند ناقض نظریه دیگر باشد.

### ۳) دوری از سوء فهم

قبل از شلایر ماخر فردی به نام کلادینیوس گفته که از هرمنوتیک باید برای رفع ابهامات یک متن استفاده کرد. وقتی یک صفحه از کتابی خوانده می‌شود، ممکن است نسبت به آن



ابهاماتی پیش آید و مثلاً جمله‌ای مبهم باشد. در این صورت می‌توان برای رفع ابهام‌های آن متن، از هرمنوتیک استفاده کرد؛ اما شلایر ماخر می‌گوید: نه! مشکل فراتر از ابهام یک متن است و آن بروز سوء فهم است. فردی متنی را می‌خواند و آن را اشتباه می‌فهمد. ما به دانشی نیاز داریم که بتواند انسان را از ابتلای به سوء فهم نجات دهد. دانش هرمنوتیک مهم‌ترین وظیفه‌اش ارایه قواعدی برای رفع سوء فهم است.<sup>۱</sup>

سوء فهم چه زمانی رخ می‌دهد و در چه زمینه‌هایی به وجود می‌آید؟ یکی از مهم‌ترین اموری که در پیدایش سوء فهم مداخله می‌کند، فاصله زمانی بین مفسر و متن است. اگر ما در زمان اهل بیت علیهم‌السلام زندگی می‌کردیم و سخن آنان را می‌شنیدیم، آیا فهمی که از آن سخن در آن دوره داشتیم عیناً همان چیزی است که امروزه فهم می‌کنیم؟! درحالی که بسیاری از قراین در نقل‌ها نمی‌آید و از طرفی شرایط زمانی تغییر یافته و اقتضائات امروزه کاملاً با آن دوران متفاوت شده است. بنابراین باید پرسید: آیا این فاصله زمانی مؤثر در سوء فهم است یا خیر؟ وی می‌گوید: بله! فاصله زمانی مفسر (خواننده) با زمان تولید متن، می‌تواند سبب سوء فهم شود.<sup>۲</sup>

برای روشن‌تر شدن بحث مثالی می‌زنم؛ اما نقد این سخن را به موضع دیگری واگذار می‌کنیم. شهید مطهری رحمته‌الله‌علیه می‌گوید: آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله‌علیه روایتی را براساس دیدگاه مشهور برای ما معنا می‌کرد و ما یقین پیدا می‌کردیم که معنای روایت همان است که می‌فرمایند. سپس براساس روش خودشان شروع به نقد دیدگاه مشهور می‌کردند. مثلاً می‌گفتند که راوی این روایت فردی کوفی است، براساس توضیحی که در باب اندیشه کوفیان می‌دادند، می‌دیدیم معنای روایت کاملاً تغییر پیدا می‌کند!

اگر بخواهیم به معنای یک متن برسیم آیا باید دوران تولید آن متن را بازسازی کنیم؟ پاسخ وی مثبت است. باید فاصله زمانی را به نحوی برطرف کرد. از طرف دیگر هر مفسر و خواننده‌ای از

۱. پل ریکور، رسالت هرمنوتیک، مراد فرهادپور، صص ۱۳-۱۴.

۲. دیوید کوزنز هوی، حلقه انتقادی، ص ۱۶.



تاریخ، زمانه و فرهنگ اصلی خود تأثیر می‌پذیرد، خواه‌ناخواه وقتی سراغ متن می‌رود براساس آنچه در اختیار دارد، می‌رود. این هم عنصر دیگری در سوء فهم به شمار می‌رود. اما نکته اساسی این است که باید در فهم یک متن به سراغ نیت مؤلف آن رفت. اینکه مراد مؤلف و قصد او چه بوده است؟<sup>۱</sup> برای رسیدن به نیت و قصد مؤلف باید از قوانینی بهره گرفت که یکی تفسیر دستوری گراماتیکال و دیگری تفسیر فنی تکنیکال است.

#### ۴) تفسیر دستوری (گراماتیکال)

گاهی با بهره از اموری مانند گرامر، دستور صرفی و نحوی و توجه به اشتقاقیات، می‌توان معنای یک کلام را متوجه شد. تفسیر دستوری می‌تواند معنایی از متن -البته فقط یک سطح از آن- را پیش روی خواننده قرار دهد.

باید توجه داشت که دستور زبان براساس قوانین عام پایه‌گذاری شده است. یعنی فاعل، مفعول، وصف، اضافه، تعریفی دارد که شخصی نیست، هرکدام از این ویژگی‌ها و حالات شرایطی دارد که نمی‌توان از آنها تخطی کرد. بنابراین اگر کسی ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ سال قبل، متنی را براساس قواعد دستور زبانی به نگارش رسانده باشد، آن قواعد که تغییر پیدا نکرده است! پس براساس همان تفسیر دستوری می‌توان به تحلیل رسید و معنایی را در سطح دستوری کسب کرد. شلایر ماخر این تفسیر را تفسیر واقع‌گرا (ابژه‌نگر)<sup>۲</sup> می‌گوید. وقتی می‌خواهید متنی را براساس تفسیر دستوری مطالعه کنید، خود متن یک موجود بیرون از ذهن می‌شود و این موجود بیرون از ذهن مورد مطالعه قرار می‌گیرد. این، یک سطح از معنا است که تنها ارزشش توجه‌دادن به اشتباهات دستوری است. اگر کسی در مقام استفاده از قواعد صرفی یا نحوی یا معانی بیان، مرتکب خطا شده باشد، تفسیر دستوری می‌تواند آن خطا را روشن سازد.

۱. مهدی هادی‌تهرانی، مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم، ص ۱۲۲.

۲. ابژه‌نگر یعنی امر واقعی بیرونی، آبژکتیو امر عینی خارجی در مقابل سابژکتیو که ذهنی است، همه پدیده‌ها و موجودات خارج از ذهن ما یک ابژه است یک عینیت بیرونی است.



ماخر این مرحله را موفقیت بزرگی در فهم متن می‌داند؛ اما معتقد است، این عمل کمترین کاری است که یک فرد می‌تواند انجام دهد. در واقع، تفسیر دستوری در قبال تفسیر فنی، جایگاه کم‌رنگی دارد. چرا که با عبور از مرز تفسیر دستوری می‌توان به نیت مؤلف دسترسی پیدا کرد. تفسیر فنی با توجه به این موقعیت بعد از تفسیر دستوری مطرح شده است.

### ۵) تفسیر فنی (تکنیکال- روان‌شناختی)

در تفسیر باید به ویژگی‌ها و خصوصیات مؤلف توجه کرد.<sup>۱</sup> پرسش مهمی که در این مرحله مطرح می‌شود این است که ویژگی‌های روانی و خصوصیات روحی مؤلف و گوینده چگونه قابل دستیابی است؟ تفسیر روان‌شناختی، عامل پاسخ‌دهنده به این پرسش است. در واقع متن یا گفتار یا فعل، برآیندی از همین خصوصیات است. اگر خواننده به خصوصیات مؤلف برسد، می‌تواند معنای متن را بهتر بفهمد. در گرایش هرمنوتیک قصدگرا، این نگرش بر عینی‌گرایی سیطره دارد، به نحوی که اگر کسی بگوید تابع نظریه قصدگرایی است، بر چسب تفسیر روان‌شناختی هم به او زده می‌شود.

علمای مسلمان هم قصدگرایی؛ اما آیا در دیدگاه آنان توجه به تفسیر روان‌شناختی هم مطرح است؟ آیا تفسیر روان‌شناختی در باب خداوند، پیامبر و امامان معنا دارد؟

نباید از نظر دور داشت که ویژگی‌ها و مختصات روانی گوینده، گاهی می‌تواند به‌عنوان یک قرینه در فهم سخن او به کمک گرفته شود. بیش از این نمی‌توان به آن توجه کرد. در تحلیل اصول فقهی يك سخن یا متن به این مسایل توجه می‌شود که آیا دلالت تابع اراده است یا خیر؟ دلالت از کدام اراده تبعیت می‌کند؟ آیا اراده تفهیمی یا اراده جدی وجود دارد؟ و درنهایت آیا برای متن ظهوری تحقق یافته تا در نتیجه حجیت داشته باشد؟ اینها قواعد عام است. این قواعد در درجه اول اهمیت هستند. این قواعد را باید به خدمت گرفت تا به فهم سخن نایل شد. گوینده از نظر روحی و روانی هر خصوصیتی که می‌خواهد داشته باشد! حالت او، مهم نیست، قواعدی که

۱. احمد واعظی، درآمدی بر هرمنوتیک، ص ۸۷-۹۱.



در ابراز مراد مورد توجه بوده است، ملاک قرار می‌گیرد. بلکه اگر حالات وی بر ظهور سخنش تأثیر بگذارد، به نحوی که با لحاظ آن حالات، معنای مستفاد از جمله بیان شده، غیر از ظهور عبارت به تنهایی باشد، باید آن را از باب تأثیر قرینه بر ذوالقرینه به شمار آورد ولی اینکه بتوان به آن عنوان تفسیر روان‌شناختی با معنای دقیق آن داد، با تردید بسیاری همراه است.

### تفاوت قرینه با قواعد مطرح در تفسیر روان‌شناختی

تأثیر قرینه بر ظهور معنا قاعده‌ای عام و غیر از قواعد مطرح در تفسیر روان‌شناختی است. قرینه لزوماً بر اساس یک شناخت عمیق از شخصیت و حالات مؤلف ثبوت پیدا نمی‌کند. بلکه می‌تواند از اطلاعات بسیار سطحی نشأت بگیرد. اطلاعاتی که در پس آن، مطالعات گسترده و متمرکز در حالات و شخصیت مؤلف مطرح نبوده است. به فرض اگر چنین مطالعاتی انجام شود، نباید این‌گونه پنداشت که نتیجه قطعی به دست می‌دهد یا این نتیجه می‌تواند به‌طور کامل بر ظهور متن تأثیر بگذارد. آن مقداری از حالات روانی بر معنای متن مؤثر است که قرینیت داشته باشد. حال اگر چنین اطلاعاتی در دست نباشد یا قرینیت آن محرز نشود، آیا متن به‌عنوان یک متن مبهم باید رها شود؟ به نظر می‌رسد سهم افزون‌دادن به تفسیر روان‌شناختی ابهام‌های بسیاری را دامن زده است. در حوزه مباحث اسلامی نمی‌توان تابع تفسیر روان‌شناختی بود. مثلاً در باب خداوند متعال نمی‌شود از این اصطلاح استفاده کرد. مسلم است که تفسیر قرآن کریم مبتنی بر مقدمات کلامی و معرفتی است. اما مقدمات معرفتی مقدمات روان‌شناختی نیست. استفاده از مقدمات کلامی و معرفتی را شیخ طوسی رحمته‌الله در *عدة الاصول* مطرح می‌کند. وی در دو یا سه فصل می‌گوید اگر شما بخواهید به فهم مراد در خطابات الهی نائل شوید باید چه صفاتی از خداوند را مورد توجه قرار دهید، اینکه در خداوند متعال صفاتی مؤثر در فهم معنای کلام او وجود دارد با اصطلاح روان‌شناسی متفاوت است. استفاده از این اصطلاح حتی نسبت به معصومان علیهم‌السلام نیز قابل مناقشه است. بلکه درباره انسان‌های دیگر هم به‌طور کامل قابل پذیرش نیست.



بنابراین در فهم متن نباید به حوزه روان‌شناسی غلطید؛ چراکه دستیابی به تمامی مختصات روانی یک فرد، ممکن نیست. لذا اگر مهم‌ترین کار هرمنوتیک، به خدمت‌گیری تفسیر فنی و روان‌شناختی دانسته شود، مهم‌ترین مشکل آن هم خواهد بود؛ زیرا نمی‌توان به تمامی ابعاد روانی یک فرد دسترسی پیدا کنیم. شناخت این فرد اگر حاضر، موجود و در قید حیات باشد، مشکلات خودش را دارد، تا چه برسد به شناخت اضلاع روانی فرد ۵۰۰ سال قبل! از طرفی ما باید تبیین خودمان را از نظریه‌ای که مطرح می‌کنیم، داشته باشیم. همچنان‌که بعضی از معاصران قصدگرایی مطرح میان علمای مسلمان را به‌گونه‌ای تبیین می‌کنند که تفسیر روان‌شناختی بر آن سلطه نداشته باشد تا اشکالات مربوطه وارد نگردد، درعین حال این قواعد عام و همگانی هم در جایگاه خودش قابلیت استفاده داشته باشد.

## ۲. هرمنوتیک دیلتای

هرمنوتیک کلاسیک یک چهره دیگری دارد که با عنوان هرمنوتیک دیلتای شناخته می‌شود. دیلتای شیفته شلایر بود و عناصر فکری‌اش بسیار شبیه اوست؛ اما مبدأ ورود دیلتای به حوزه هرمنوتیک با شلایر ماخر متفاوت است. ماخر می‌گفت ابهام در متن عامل قابل توجهی نیست تا هرمنوتیک به‌منظور رفع آن به خدمت گرفته شود؛ بلکه ممکن است در متن‌ها سوء فهم اتفاق بیفتد. بنابراین باید قواعدی وجود داشته باشد که انسان را از سوء فهم دور کند. دیلتای این سخن را می‌پذیرد؛ اما به امری فراتر از همه اینها می‌اندیشد. مسئله‌ای که سبب می‌شود تا از هرمنوتیک وی با عنوان «هرمنوتیک روش‌شناسی علوم انسانی» یاد کنند. در ابتدا باید این عنوان و اصطلاح معنا شود.

حقیقت این است که دیلتای تلاش می‌کند یک پاسخی به جریان تحصُّلی بدهد. تحصُّلیان (پوزیتیویست‌ها) یک جریان تجربه‌باور هستند. در دیدگاه آنان جملات را باید به دو دسته تقسیم کرد: جملات تجربه‌پذیر، که امور مبتنی بر مشاهده و آزمون است. یعنی بعضی از جملات را می‌توان به‌واسطه مشاهده فردی یا به‌وسیله ابزار آزمایشگاهی تحلیل کرد و به‌معنای



آن رسید. اما بعضی دیگر مشاهده‌پذیر و تجربه‌پذیر نیستند؛ یعنی به وسیله ابزار یا با چشمان ظاهری قابل مشاهده نیستند. در محیط آزمایشگاهی آزمون‌پذیر به شمار نمی‌روند و در چنین بستری نمی‌توان به مطالعه آنها پرداخت. جمله‌ای که در محیط آزمایشگاهی قابل تحلیل است این است که مثلاً گفته شود: آب ترکیبی از  $H_2O$  است. این را می‌توان تحلیل کرد و اثبات نمود؛ اما جمله خدا وجود دارد و اینکه آیا خداوند قابل مشاهده و قابل اثبات تجربی به معنای خاص است؟ آیا عالمی بعد از این عالم وجود دارد می‌توان آن را تجربه کرد؟ آیا فرشتگان وجود دارند؟ آیا انسان دارای روح است؟ اینها تجربه‌پذیر و آزمایشگاهی نیستند و در نگرش تحصّلیان هر مسئله‌ای که تجربه‌پذیر نیست، فاقد معناست. به همین اعتبار آنان دانش‌ها را هم به دو دسته تقسیم کرده‌اند: دانش‌هایی که می‌توان مسایل آنها را از طریق آزمایش به یک نتیجه مشخصی رساند (دانش‌های طبیعی یا تجربی) و دانش‌هایی که تجربی و اثبات‌پذیر نیستند (علوم انسانی) و قسم دوم را از دایره علم خارج شمرده‌اند!

دیلتای تلاش می‌کند تا در مقابل این گروه پاسخی ارایه دهد و معتقد است، روشی وجود دارد که می‌توان بر پایه آن، به فهم مسایل مربوط به علوم انسانی نایل شد. لذا هرمنوتیک او روشی برای فهم علوم انسانی است و به آن هرمنوتیک روش‌شناسانه علوم انسانی می‌گوید. اصل مبنای پوزیتیویست‌ها غلط است؛ زیرا آنها ملاک معنادار بودن را آزمون‌پذیری، آن هم به معنای تجربی‌اش دانسته‌اند. این سخن را در حوزه فلسفه تحلیلی باید مطرح کرد؛ در حوزه کلام جدید هم فی‌الجمله این بحث بیان می‌شود. به این صورت که آیا جملات دینی معنا دارند یا نه؟ بنابراین نقطه اشتراک‌های اندکی به چشم می‌خورد.

دیلتای می‌گوید: شناخت به دو صورت است: شناخت وابسته به علوم طبیعی، و شناخت وابسته به علوم معنوی که منظورش علوم انسانی است. روش شناخت در علوم طبیعی را که روش تجربی است می‌پذیرد و می‌گوید مناسبات علت و معلول و آنچه که در بین پدیدارها و پدیده‌ها وجود دارد، سعی می‌شود از طریق دانش تجربی توصیف گردد. این روش در علوم طبیعی قابل پذیرش است؛ اما در حوزه علوم انسانی دیگر، کارا نیست. به همین دلیل در حوزه



علوم انسانی به یک روش دیگری نیازمندیم که می‌تواند هرمنوتیک باشد. موضوع علوم طبیعی ابژه است، واقعیتی بیرونی که ساخته و پرداخته انسان نیست و در واقع وجود دارد. موضوع علوم انسانی خود انسان است. بنابراین پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان از هرمنوتیک برای فهم آثار بشری استفاده کرد؟ علوم انسانی را با هرمنوتیک پیوند می‌دهد. بشر هویت واحدی در طول تاریخ دارد و آنچه که او تولید کرده، برای امری‌ها قابل فهم است. هویت مشترک بین انسان‌ها در ادوار تاریخی مختلف می‌تواند دالان ورود به فهم گزاره‌های علوم انسانی باشد. پس اگر شما می‌خواهید نسبت به یک متن قدیمی فهمی داشته باشید، فقط کافی است آن متن را بازتولید کنید. هویت مشترک انسانی و قابلیت بازتولید شرایط موجود بین دوره‌های مختلف برای یک انسان می‌تواند او را به دنیای فردی که متن را تولید کرده، هدایت کند و به این وسیله به فهم از متن برسد.

به این ترتیب دیلتای با پوزیتیویست‌ها و نگرش‌های تحصلی در اینکه تجربه می‌تواند در علوم طبیعی کارآمد باشد موافقت می‌کند؛ اما می‌گوید از هرمنوتیک باید در حوزه فهم علوم انسانی بهره گرفت و به این هرمنوتیک روش شناسانه می‌گوید.

او به عینیت معنا نیز اعتقاد دارد. معنا یک حقیقت مستقلی و رای متن است که خواننده می‌خواهد آن را بفهمد. متن دارای معنای نهایی هست و یک معنا وجود دارد که مخاطب در بی فهم آن است. آن معنا، همان معنایی است که مؤلف، گوینده یا هنرمند می‌خواسته بوسیله اثر خود القا کند. از نظر دیلتای برای دستیابی به نتیجه و حصول فهم در این مرحله دو تفسیری که مآخر مطرح می‌کرد، باید مورد توجه قرار دهید، یعنی؛ تفسیر دستوری و تفسیر فنی.

یکی دیگر از نکاتی که در حوزه نگرش دیلتای وجود دارد و در دیدگاه مآخر نیست، تاریخی‌نگری به متن است. دیلتای می‌گوید یک متن چون در زمان خاصی تولید شده، وابسته به آن زمان است. این سخن معنایش این است که نوعی نسبت در متن وجود دارد. اگر فردی یک متن را که در بستر تاریخی خاص تولید شده، مطالعه کند، معنایش تنها در صورت بازسازی شرایط تاریخی، جلوه‌گری خواهد کرد. در حقیقت، شرایط تاریخی، باعث پیدایش فهم‌های





مختلفی از یک متن می‌شود. این با آن معنای نهایی خیلی سازگار نیست و یک نسبیت معنایی را دامن می‌زند.

دیلتهای متوجه این مسئله شده اما پاسخی نسبت به آن نداده است. چطور می‌شود که اعتقاد به تاریخی‌نگری مطرح گردد، نسبیت مورد پذیرش واقع نشود و در عین حال از مطلق‌گرایی در حوزه معنا سخن به میان آید؟ این اشکال توسط دیلتهای هیچگاه پاسخ گفته نشده است.<sup>۱</sup>

اگر پرسیده شود: آیا قلمرو فعالیت اصولیان شیعه به نحوی است که از هرمنوتیک به‌عنوان روشی در فهم بهره ببرند؟ باید گفت: دغدغه اصولیان فهم علوم انسانی نیست، چرا که آنان مشکلی که تحصیلی‌ها مطرح می‌کنند و دیلتهای می‌خواهد به آن پاسخ دهد را به‌گونه دیگری پاسخ داده‌اند. به نظر آنان اینکه آزمون‌پذیری در معناداری مؤثر باشد، حرف درستی نیست و انحصار در ابزار کشف صحیح نیست؛ همه چیز تنها از طریق تجربه به دست نمی‌آید بلکه با پذیرش تجربه و اعتبار بخشی به عقل، نقل، کشف و شهود، ابعاد مختلف واقعیت قابل کشف است. معنادار بودن جملات باید براساس ابزاری که آن را کشف می‌کند، معنا گردد. بنابراین مشکل پیش‌گفته برای اصولیان مطرح نمی‌شود تا سبب روی آوری به هرمنوتیک باشد. اما رویکردهای دیگر به هرمنوتیک فی‌الجملة قابل مقایسه با دانش اصول است.<sup>۲</sup>

### ۳. هرمنوتیک فلسفی هایدگر و سه گانه «فلسفه، پدیدارشناسی و هرمنوتیک»

هرمنوتیک فلسفی وابسته به مارتین هایدگر است. وی دو اثر خیلی مهم دارد، یکی کتاب «هستی و زمان» و دیگری کتاب «هرمنوتیک واقع‌بودگی». اگر دیگران گونه‌ای نگاه زبانی داشتند و از تفسیر دستوری صحبت می‌کردند یا قواعد روان‌شناختی را برای فهم بهتر معنا، استخدام می‌کردند، هایدگر به این‌گونه مسایل توجه نمی‌کند و از هرمنوتیک رایج فاصله می‌گیرد

۱. احمد واعظی، درآمدی بر هرمنوتیک، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۱۱۰.



و نگرشی فلسفی و هستی‌شناسانه دارد. به عبارت دیگر او به دنبال تأمل فلسفی در پدیده فهم است و به سراغ ارایه روش و بیان قواعد حاکم بر فهم و تفسیر نیست بلکه روش‌شناسی را نیز نقد می‌کند.<sup>۱</sup> در این راستا از پدیدارشناسی نیز استفاده می‌کند. به همین دلیل معتقد است، سه‌گانه «فلسفه، پدیدارشناسی و هرمنوتیک» در یک نقطه به هم می‌رسند.

بنیانگذار پدیدارشناسی هوسرل است. وی برای تبیین این دانش متکی به برخی از عناصر فلسفه کانت است. کانت دو اصطلاح در تبیین پدیده‌ها و هستی دارد: نومن و فنومن. نومن یعنی آن حقیقت خارج از ذهن. این صندلی، در، دیوار، و هر شیء پیرامونی که خارج از ذهن وجود دارد، نومن و پدیده نامیده می‌شود. وقتی که به هر کدام از این موجودات نگاه شود، تصویری در ذهن آدمی از چگونگی آن نقش خواهد بست که به آن فنومن می‌گویند. از این رو پدیدارشناسی یعنی چگونگی تجلی، بروز و نمود و نشان داده شدن یک حقیقت به دیگری. مثلاً اگر کسی بخواهد یک پدیده‌ای را کشف کند و بفهمد، باید ببیند آن پدیده خود را چگونه برای او آشکار و نمایان می‌کند، به این پدیدارشناسی می‌گویند. موضوع شناخت همه این پدیده‌ها یا به عبارت بهتر، رُکن و کانون محوری در شناخت پدیده‌های هستی، انسان است. اوست که اقدام به شناخت می‌کند و سعی می‌کند هستی را بفهمد. بنابراین با توجه به جایگاه انسان در تحقق معرفت و شناخت، اگر خواننده بخواهد به فهم یک موجود خارجی یا فهم یک متن نایل شود، باید انسان را بشناسد.<sup>۲</sup>

### تفاوت هستی‌شناسی با روان‌شناسی انسان

در تفسیر روان‌شناختی، انسان موضوع اولیه برای شناخت نیست. آنچه مطرح است فهمیدن متنی است که تولید آن انسان است. غرض این است که رابطه او با این متن مشخص شود. متن

۱. همان، ص ۳۳-۳۴.

۲. پل ریکور، رسالت هرمنوتیک، مراد فرهادپور، ص ۱۴۵-۱۷۶.



در صورتی که بتواند ویژگی‌های مؤثر بر ذهن مؤلف را به مخاطب برساند، ارزش و اعتبار پیدا می‌کند؛ اما در نگرش فلسفی چنین نیست. در این نگاه وقتی به متن مراجعه می‌شود، مقصود این نیست که فکر نویسنده به دست آید و نیت او فهمیده شود؛ زیرا خواننده و هر انسانی هر لحظه، در مقام تجربه‌ای از خود است. این تجربه ممکن است در یک موقعیت‌هایی بروز کند. در موقعیت ترس، تجربه متفاوت از خود می‌توان داشت و نیز در موقعیت معنوی و قدسی، تجربه متفاوت دیگری بروز پیدا می‌کند. هنگام خواندن يك متن انسان می‌تواند از خود، درك متفاوتی بیابد. مثلاً وقتی قرآن قرائت می‌شود، قاری به هستی‌ای از خود می‌رسد که در اثر ارتباط با این متن حاصل شده است. در این زمان گوینده مطرح نیست.

البته اگر بخواهیم از منظر مبانی مطرح در حوزه مباحث اصول به نقد این سخن پردازیم به لحاظ رویکرد و روش بحث گام متفاوتی را در قبال این گرایش برداشته ایم. بر این اساس و با توجه به قانون مفاهیم می‌توان چنین بیان کرد که وقتی گفته می‌شود، فهم کتاب یا فهم سنت، یعنی اینکه انسان بتواند آنچه را که درک کرده، به کتاب و سنت نسبت دهد. یعنی بگوید این چیزی که من فهمیدم چیزی است که قرآن می‌گوید. حال اگر خواننده در این بین احساسات خاصی پیدا کرد که لزوماً از این متن نمی‌شود به آن رسید، آیا این احساسات قابل استناد به این متن خواهد بود؟ یا یک مسئله شخصی بین او و متن رخ نموده است. اگر انسان با دیگران گفتگویی را آغاز کند، آنان در چه صورتی به کلام وی احتجاج می‌کنند؟ در صورتی که گوینده از قواعدی پیروی کرده باشد که همه در مقام گفتگو از آن قواعد استفاده می‌کنند. اگر در این گفتگو احساساتی شخصی پدید آمد، احساساتی که ارتباطی به قواعد عام و رایج در مفاهیم ندارد، آیا مخاطب یا گوینده می‌تواند به این کلام احتجاج کند؟

به منظور زمینه‌سازی جهت برقراری مفاهیم‌ای که قابل اقدام طرفینی باشد، باید به سراغ مراد گوینده رفت. قرار نیست هرچه از قرآن کریم درك می‌شود، قابل استناد به آن باشد. آیا آنچه که فهمیده می‌شود، بر اساس قواعد مربوط به حوزه زبان و قابل نسبت به کتاب و خداوند متعال است؟ در مباحث فقهی یا کلامی یا اخلاقی اگر استدلال به قرآن کریم می‌کنید می‌خواهید



بگوئید مراد شارع چیست یا صرفاً اشاره به درکی شخصی دارید؟ که البته این سخنان خارج از چارچوب مد نظر در هرمنوتیک فلسفی است.

### چالش ظهور ظنی (فهم براساس گمان)

دو بحث وجود دارد. یکی اینکه یک کلام در چه شرایطی ظهور پیدا می‌کند، و دیگر اینکه اگر ظهور پیدا کرد آیا این ظهور حجت است یا نه؟ حجیتی که در بحث اصول مطرح می‌شود، برای چیست؟ برای اینکه بتوانیم به گردن گوینده، نویسنده یا مثلاً مولا بگذاریم. آیا شارع مقدس در مقام مخاطبه با انسان‌ها یک قواعد جدیدی را ابداع کرده است؟ شیخ انصاری در رسائل می‌فرماید نه، همان قواعدی را که انسان‌ها استفاده می‌کردند او در رابطه خود با آنان بهره گرفته است. شیخ طوسی می‌گوید شارع مقدس اگر قواعد خاصی را اختیار کرده و می‌خواهد با انسان‌ها گفتگو کند، نمی‌تواند بدون اینکه آن قواعد را برای آنان بازگو نماید به این گفتگو اقدام نماید.

اگر از کلام وی ظهوری پیدا شد، این ظهور اعتبار داشته و حجت است. برای فرد مخاطب حجت است. یعنی او می‌تواند در مقابل مولا احتجاج کند و برای مولا نیز حجت است یعنی می‌تواند علیه عبد احتجاج نماید. اساس بحث حجیت همین است. تفاوت انسان‌ها با کامپیوتر در این است که به کامپیوتر داده‌هایی را می‌دهند و براساس آن و روشی منطقی پاسخ می‌گیرید؛ اما در نهاد انسانها غیر از آنکه خصوصیت منطقی وجود دارد، یک خصوصیت روانی هم گاهی مداخله می‌کند. مثلاً فرض کنید الان ساعت ۱۱ شب است. شما به ساعت نگاه می‌کنید می‌بینید ۱۱ شب است. عقربه‌های ساعت نشان می‌دهد که الان چه موقعیت زمانی است؛ اما به ذهن شما خطور می‌کند که پس الان اتوبوسی نیست! در خانه نگران شده‌اند! چطور می‌توانم به خانه زودتر برسم؟ آیا تاکسی گیرم می‌آید؟ این خطورات به لحاظ منطقی ارتباطی به ساعت یازده ندارد. ساعت ۱۱ تنها یک زمان مشخص را برای انسان روشن می‌کند. این تأثیر منطقی از زمان است؛ اما دیگر تأثیرها، روانی است. لزوماً به آن تأثیرهای روانی در احتجاج کاری نداریم.



شما در خواندن متن قرآن کریم به هراساس معنوی که دست پیدا کردید، نمی‌تواند در مقام استفاده، استناد و اعتبار مؤثر باشد. اگر در قرائت قرآن حالتی معنوی رخ داد، امری غیر از این خواهد بود که در فهم متن چه چیزی حجیت و اعتبار دارد.

در این نگرش فلسفی، نسبت‌گرایی نیز وجود دارد. تاریخ‌مندی متن در آن مطرح است. هر فهمی براساس پیش‌فرض صورت می‌گیرد. تابع قواعد عمومی زبان نیست، معنای نهایی را قبول نداشته و از بی‌نهایت معنا سخن می‌گوید و تقسیم معنا به صحیح و غلط را نمی‌پذیرد. همان‌طور که مطرح گردید، پیوند دانش اصول با مباحث هرمنوتیکی را در مباحثی مانند؛ وضع، مباحث دلالات؛ مثل دلالت انسی، تفهیمی، تصدیقی، شرایط آنها و نیز مباحث اراده، مانند: اراده استعمالی، اراده تفهیمی، اراده جدی، مباحث مقدمات حکمت و نیز حجیت ظهورات باید دنبال نمود.<sup>۱</sup>

در برخی از شاخه‌های هرمنوتیک، موضوعی که می‌تواند معنا داشته باشد و مورد فهم قرار گیرد، متن، گفتار یا رفتار است. در مباحث اصول نیز چنین مطرح است که سنت با توجه به سعه آن شامل قول، فعل و تقریر معصوم می‌شود. البته ارتباط با شاخه‌های هرمنوتیک به صورت نسبی است نه مطلق.

### آشنایی با سخنران

حجت الاسلام والمسلمین علی رحمانی (متولد ۱۳۵۴ ش نیشابور) دروس سطوح و مقدمات حوزه را در حوزه علمیه مشهد از ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۳ گذراند و در ۱۳۸۳ مدرک سطح ۳ را گرفت. سپس دروس خارج فقه و اصول را در همین حوزه گذراند. اهم کارنامه علمی: تدریس‌ها: کفایة الأصول، فرائد الاصول، اصول الفقه، دروس فی علم الاصول (الحلقة الاولى والثانية)، شرح لمعه و تحریر الروضة؛ تدریس در گروه معارف دانشگاه آزاد اسلامی مشهد (۱۳۸۳-۱۳۹۱) و کسب رتبه برتر اساتید گروه معارف (۱۳۸۸)؛ مسایل جدید کلامی، ساختارشناسی دانش اخلاق

۱. سید منیر سید عدنان قطیفی، الرافد فی علم الاصول، ص ۱۴۵.



اسلامی، آشنایی با فلسفه دین (جامعه المصطفی العالمیه)؛ بررسی حقیقت وحی و اصالت متن قرآن کریم، معرفت‌شناسی از منظر قرآن، اصول فقه مقارن (دفتر تبلیغات اسلامی)، و... .

اهم آثار: مقاله «بررسی فهم روش مند نهج البلاغه» (همایش ملی نهج البلاغه دانشگاه‌های کشور)؛ مقاله «رابطه زبان‌شناسی و علم اصول» (یادنامه سالگرد آیت‌الله العظمی سید عبدالله شیرازی)؛ مقاله «بررسی ولایت پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام از منظر فقه، فلسفه و کلام اسلامی»؛ مقاله «نقش نماز در پالایش انسان از رذایل، مبتنی بر اخلاق فلسفی مسلمانان»؛ مقاله «محورهای مشترک دانش اصول و هرمنوتیک» (گروه فقه معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی)؛ مقاله «بررسی تطبیقی مبانی صدق و کذب و توریه و احکام فقهی آنها با تأکید بر دیدگاه امام خمینی (ره)» (مشترک با آقای هادی مصباح) (نشر یافته در مجله جستارهای فقهی و اصولی، ش ۲، ۱۳۹۵) و تدوین چندین جزوه درسی. استاد رحمانی هم اکنون (۱۳۹۵) مدیر گروه آموزشی فقه و مبانی اجتهاد و عضو هیئت علمی دفتر تبلیغات خراسان رضوی است.

### برای مطالعه بیشتر

۱. آر. آج. رویینز، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه علی محمد حق‌شناس، نشر مرکز.
۲. پالم، ا. ریچارد، علم هرمنوتیک نظریه تأویل در فلسفه‌های شلایر ماخر، دیلتای، هایدگر، گادامر، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، انتشارات هرمس.
۳. پرویش، مانفرد بی، زبان‌شناسی جدید، ترجمه محمدرضا باطنی، انتشارات آگاه.
۴. جولیا اس فالک، زبان‌شناسی و زبان، ترجمه خسرو غلامعلی‌زاده، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۵. دو سوسور، فریدینان، دوره زبان‌شناسی عمومی، ترجمه کورش صفوی، انتشارات هرمس.
۶. ریخته‌گران، محمدرضا، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، اصول و مبانی علم تفسیر، نشر کنگره.
۷. ساغروائیان، سیدجلیل، فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی موضوعی توصیفی، نشر نما.
۸. صفوی، کورش، درآمدی بر معناشناسی، انتشارات سوره مهر.
۹. قطیفی، منیر سید عدنان، الرافد فی علم الأصول، مطبوعه مهر قم.
۱۰. کوزنز هوی، دیوید، حلقه انتقادی، پل ریکور، رسالت هرمنوتیک، ترجمه مراد فرهادپور، انتشارات گیل.



۱۱. مجتهدشبه‌ستری، محمد، هرمنوتیک کتاب و سنت، انتشارات طرح نو.
۱۲. مشکوٰۃ‌الدینی، مهدی، سیر زبان‌شناسی، انتشارات دانشگاه فردوسی.
۱۳. ملکیان، مصطفی، «علم اصول و دانش‌های زبانی (۸)»، فصلنامه تخصصی فلسفه و الهیات (نقد و نظر)، ش ۱ و ۲، سال دهم.
۱۴. نجفی، ابوالحسن، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان‌شناسی، انتشارات نیلوفر.
۱۵. نصری، عبدالله، راز متن، هرمنوتیک، قرائت‌پذیری متن و منطق فهم دین، مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه.
۱۶. واعظی، احمد، درآمدی بر هرمنوتیک، ناشر دانش و اندیشه معاصر.
۱۷. هادوی‌تهرانی، مهدی، مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم، مؤسسه فرهنگی خانه خرد.